

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به بحث وضع یا لغت یا اسامی که قرار داده می شود بحثی بین اعلام اخیرا در میان علمای ما شده که این بحث طبعاً یک بحث هابی است که ریشه دار است، این طور نیست که در حوزه های ما و در میان ما بوده، لکن چون متعرض این قسمت شدند که این رابطه ای را که بین لفظ و معنا ما چطور تفسیر بکنیم که اگر ما لفظ معینی می شویم معنای معنی به ذهنمان می آید، آیا واقعا علقه ای هست، رابطه ای هست یا بین این دو رابطه هیچ نحوه رابطه ای برقرار نیست کما این که ظاهراً به قول آقایان از مقولات مختلف هستند یعنی معنا از مقوله مختلفی است و لفظ هم یک مقوله واحدی است.

عرض شد مبانی مختلف است، قبل از این خوب است دو سه مطلب به عنوان مقدمه که دیروز شد، عرض شد چون در این جا دیدیم که بعضی هایشان به آیه مبارکه علمه البیان اشاره ای دارند یک توضیح اجمالی را عرض کردم چون این به یک توضیحات مفصل بر می گردد که نه وقتش است و نه حالش است و نه جایش این جا مناسب است. عرض کردم در سوره مبارکه الرحمن وقتی صحبت از صفت رحمانیت و ظهور رحمت رحمانیت حضرت حق می شود اولش علم القرآن است، بعدش خلق الانسان است و اینها حتی با واو و فاء هم عطف نشدند که این به اصطلاح معنایش این است که آن ذات آن است، حقیقت همان است، خلق الانسان، علمه البیان، و عرض شد به این که ظاهراً بیان در لغت، این را آقایان چون به معنای لغت و وضع گرفتند، ظاهراً به معنای جداسازی است یعنی اساساً ذات انسان در عالم تکوین این جور است، به این صورت است که می تواند بین حقایق و مفاهیم جداسازی بکند. حالا چه مفاهیم فلسفی، ذهنی، فکری و چه واقع خارجی، فرض کنید مثلاً از چوب، از درخت می تواند انواع کارها را تولید بکند و اینها کاملاً آثار مختلف دارند. قلم از آن درست بکند، میز، صندلی، در، پنجره و سقف و الی آخره یعنی یکنواخت نیست.

این یک صفت اساسی است که در حقیقت صفت نیست، این ذات انسان است ظاهر آیه مبارکه و چون به صفت رحمانیت حق نسبت داده شده ظاهرش این است که در خود اصل وجودش این مطلب هست یعنی مثلاً در این آیه مبارکه *إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا* فی کتاب الله *یوم خلق السماوات و الارض* که عدد، البته در آیه نگفته سال قمری دوازده ماه است. عدد ماه ها، حالا یک شرحی دارد که جایش این جا نیست. بعد می فرماید *یوم خلق السموات و الارض*، *یوم خلق السماوات* که دیگه نه آسمانی بود و نه زمینی بود، نه ماهی بود، نه خورشیدی بود، چطور می شود اثنا عشر شهراً باشد؟ ظاهراً خود آیه متکفل جواب می شود، فی کتاب الله، کتاب به معنای آن نظامی که خداوند قرار می دهد یعنی قبل از این که آسمان و زمین خلق بشود آن نظامی را که خدا قرار داد این است که این مجموعه هر دوازده ماه یک مجموعه هستند، ظاهر آیه این است، حالا ما اسمش را سال قمری می گذاریم، هر دوازده ماه، چون الان در علم نجوم ماه های قمری با هم ارتباط ندارند، اصولاً در علم نجوم سال حقیقی شال شمسی است، ماه های شمسی که ما خرداد و تیر می گوئیم اعتباری است و ماه حقیقی ماه قمری است، سال قمری اعتباری است یعنی هیچ کس قائل نیست که سال قمری سال حقیقی واقعی است و لذا در تابستان و زمستان و در اوقات مختلف ماه های قمری واقع می شوند. سال قمری را اعتباری می دانند و ماه قمری را حقیقی می دانند.

عرض کردیم که فقط یهود است که سال را شمسی گرفتند و ماه را قمری گرفتند چون سال حقیقی هم سال شمسی است، هر دو را حقیقی گرفتند، سال شمسی گرفتند با ماه قمری. آن وقت این آیه هم در رد نسیء است لکن در رد یهود هم هست چون آنها بعضی سال ها را ۱۳ ماه گرفتند، *إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ*، آن وقت این تعبیری که خداوند دارد فی کتاب الله یعنی آن نظامی را که خدا برای وجود قرار داد به این ترتیب بود. هنوز ماه و زمین و خورشید و اینها نبودند اما نظام موجود بود. شبیه همین حرفی مثل عقل اول و صادر اول. در نظام الهی، فی کتاب الله این نظام بر این بود. مثل این که شما یک ساختمانی را به عنوان اداره می خواهید طراحی بکنید، اول طراحی می کنید، اتاق ها و خصوصیاتش را، بعد ساخته می شود. ظاهرش این است که ظاهر آیه مبارکه که کتاب الهی، کتاب الله طرحش این طوری بود. اصلاً طرحی که در کتاب الهی بود این بود که ماه های قمری دارای یک واقعیتی هستند. این احتیاج به شرحی

دارد و این واقعیت محفوظ است و فقط در کتاب الله است. این از همان لحظه ای که هنوز حتی آسمان و زمین نبود این کتاب الله بود، کتاب الله ربطی به وجود زمین و آسمان نداشت. این کتاب الهی بر این بود که مجموعه ماه ها هر دوازده ماه قمری یک مجموعه را تشکیل می دهند، یک دسته را تشکیل می دهند، حالا عرض کردم یک شرح خاصی دارد که جایش این جا نیست و این منافی با آن بحثی که ماه قمری. طبعاً علم این را قبول نمی کند؛ نه منجمین قدیم و نه جدید، هیچ علم نجومی این را قبول نمی کند. ماه قمری را اصطلاحاً هر ماهی به ماه دیگر حساب می شود، این طوری است. ماه به ماه است، این طور نیست که سال به سال باشد و عدد داشته باشد. فرض کنید اول ماه که هلال است آثار خاصی در زمین است که یکیش هم عادت خانم هاست، وسط ماه فرض کنید مثلاً جزر و مد می شود. این ماه به ماه بعدی حساب می شود، حالت جمعی مثل سال ندارد. اصلاً ماه قمری به خلاف سال شمسی، آن حالت جمعی دارد. در بهارش یک طور است، تابستان یک طور است، پاییزش یک طور است. یک حالت جمعی دارد اما در ماه های قمری ماه به ماه حساب می شود. مقایسه ماه با ماه است. اگر آثاری هست مال همان حرکت ماه و ظهور و بروز ماه و نور ماه و مقدار نور ماه که به زمین می رسد و کیفیت وصول این نور به زمین. حالا بحث های خاص خودش و آثاری که نور ماه روی کره زمین دارد.

یکی از حضار: پس روایاتی که اول سال را قمریاً تعیین کردند، مثلاً ماه محرم و ...

آیت الله مددی: متعارف معروف در عرب قبل از اسلام و تأیید اسلام هم محرم شد، خود یهود هم تقریباً یک چیزی شبیه محرم لکن محرم را می آمدند در نوروز قرار می دادند در اول بهار و مشرکین مکه هم آمدند بهار را با نسیء در بهار قرار دادند لکن این که ماه رمضان اول باشد این بوده یعنی در ماه شمسی هم همیشه عرض کردم آنجا هم دو نوع گاهشماری بوده یعنی معیار را روی اعتدال گرفتند لکن تارۀ اعتدال ربیعی که بهار بود و تارۀ هم اعتدال خلیفی که پاییز بود. اعتدال را معیار گرفتند. در ماه های قمری هم این در حقیقت دو سه تفکر بود. یک تفکر هم ماه رمضان بود که در روایت هم وارد شده است. حالا آن یک بحث دیگری است. عرض کردم این بحث ها را.

از ظاهر این آیه مبارکه معلوم می شود که در مقام رحمت رحمانیه این وجود انسان اصلا در مرحله آن طراحیش در وجودش مسئله بیان و جداسازی مطرح بوده است. اصلا ذاتش یعنی این. یعنی این ذات که اصولا با ذوات دیگر حیوانات و نبات و جماد و همه موجودات و فرشته ها و با همه فرق می کرد این خصلت جداسازی دارد. این خصلت نیست، ذاتش است، ذاتی هم نیست، عوارض ذاتی هم نیست. و لذا این ذات انسان در آن طراحی اصلی به این صورت بود.

یکی از حضار: بیان فعال باب تفعلیل نیست که همان یبیین الله و یبینه و اینها که در آیات آمده.

آیت الله مددی: خب عرض کردم بیان به معنای جداسازی است، یبینه را چون می گویم بشر معانی معقول را غالبا از معانی محسوس گرفته است، مثلا قط، قط بریدن است، چون حق را از باطل جدا می کند، شبهه به خاطر این که حق و باطل به هم مخلوط شدند، شبهه شدند، شبهه می گویند، إنما سمیت الشبهة شبهة لاشتباه الحق بالباطل. اینها اصطلاحا، مثلا عقل از آن جهت است، این یک نکته ای دارد که در زبان عربی و شاید زبان های دیگر هم باشد، خیلی از معانی معقول ابتدائا ریشه محسوس دارد، یبیین هم به همین معناست که جدا می کند، این حالت است و لذا مثلا لا اکراه فی الدین، آن عقاید قلبی انسان قابل اکراه نیست، چرا؟ چون قد تبیین الرشد من الغی، این تبیین به معنای جدا شدن است، رشد و غی، راه صحیح و انحرافی از هم جدا هستند، قد تبیین الرشد من الغی و لذا طبیعت انسان و آن طبیعت اساسیش یعنی آن فطرت اساسی بر این خصلت است.

آن وقت در این جا این صفت را علمه را اولاً به صیغه تعلیم آورده. عرض کردم حالا یک بحث دیگه هم دارد که باز طولانی است. علم در حقیقت آنی که اگر کسی در آیات قرآن تأمل بکند در حقیقت این که انسان جزئی از واقع بشود، حقیقت علم این است. آن صورت ذهنی و این حرف هایی که گفتند نیست، علم حالت دیگری است. آن علمه البیان یعنی در ذات او و حقیقت ذات او را به این صورت قرار داد که جدا می کند و این جداسازی واضح است و این جداسازی ثابت است یعنی مثل برق می درخشد، لمعان دارد که دیروز عرض کردیم، این از صفت رحمانیت حضرت حق است که این صفت را در انسان ایجاد کرده است، این در سوره رحمن بود.

حالا عرض کردم چون وقت هم مساعد نیست و حال ما هم خیلی مساعد نیست، در سوره بقره در آن جا وقتی خلقت آدم را متعرض می شود ببینید آن ذات انسان را بررسی می کند. این جا وقتی انسان می خواهد وجود خارجی پیدا بکند و إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، در این جا این مطلب را به عنوان ربک نسبت می دهد، و إِذْ قَالَ رَبِّكَ، نمی گوید إِذْ قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ، من همیشه عرض کردم یکی از مسائلی که در تفسیر و فهم قرآن خیلی موثر است نسبت های افعال را به اسمای الهی در قرآن خیلی دقت بکنید، حالا لفظ الله بیش از همه اسمای جلالت بکار برده شده است، نهصد و خرده ای، لفظ رب با جمیع موارد استعمالش حدود چهارصد و خرده ای است، آن جاهایی که مراد از رب رسول الله است مثلاً در قصه حضرت ابراهیم رَّبِّی می گوید یعنی یک ظرافت های عجیبی در این جا ملاحظه می شود که رب را نسبت به چه داده بشود؟

آن جایی که رب به رسول الله نسبت داده شده که کلمه ربک باشد و در قرآن هم زیاد است. چون ما مثلاً ارجع الی ربک داریم، نه این که کلمه ربک در قرآن اما آن جایی که مراد از ربک رسول الله است و این هم خیلی عجیب است یعنی چون هنوز آدم خلق نشده، قال لِلْمَلَائِكَةِ، آن وقت می گوید إِذْ قَالَ رَبِّكَ، خدایی که تو را تربیت کرد، هنوز آدمی پیدا نشده که حالا جد رسول الله، هنوز انسانی به وجود نیامده، این فعل را به ربک نسبت می دهد، و إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، چون بعدش هم دارد و علم آدم الاسماء، این ضمیر عَلم به ربک بر می گردد، ضمیر عَلم یعنی یک طرح اولیه بود برای وجود انسان که ذات انسان جدایی سازی دارد و یک بحث دوم در وجود انسان است یعنی به قول آقایان امروزی ها انسان خردمند. اگر آدم را منشا انسان خردمند بدانیم.

در وجود انسان که رسید این جا تعبیر دارد و إِذْ قَالَ رَبِّكَ و علم آدم، اولاً کلمه عَلم را آنجا بکار برده بود و این جا هم بکار برده است، خیلی لطیف است، آن جا هم نکته ای را که تعبیر کرده بود نکته عَلم بود، عَلمه البیان و این جا هم نکته عَلم است و آدم یعنی در وقتی که این انسان وجود پیدا می کند، غیر از آن طراحی اولیه. طراحی اولیه آن طور بود، در مرحله وجود مسئله لغت و وضع پیش می آید یعنی این انسانی که در طرح وجودش جدایی سازی بود حالا که جدایی را انجام داد در مقابل اینهایی که جدایی کرده اسم هم قرار می دهد. یکی در مقام طراحی حقیقت انسان و ذات انسان است و یکی صحبت در مقام وجود انسان در خارج است. واقعا هم تعجب آور

است که وقتی آدم آیات را نگاهی بکند. عرض کردم حالا خیلی شرح خارجی نمی خواهیم متعرض بشویم ولی به عنوان مقدمه عرض می کنم. و علم آدم الاسماء کلها. آن وقت تعبیر عجیب این است که این جا ربّک دارد و آن جا الرحمن دارد.

با ملاحظه آیات دیگر قرآنی، اولاً این که ربّک عنایت خاصی بهش شده، همین که مثلاً فرض کنید حضرت آدم خلق نشده ولی ربّک، یعنی کسی که تو را تربیت کرد، کسی که تو را رشد داد، کسی که تو را به درجات عالی رساند. خب این که هنوز حضرت آدم خلق نشده است. شاید این حدیث معروف علی کلام، چون گفتند سند روشن ندارد. البته این در متنش هم اختلاف است، کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین، جور دیگر هم نقل شده است متنش، حالا شبیه این است لکن اشتهر به این متن و إلا متن دیگری هم دارد، کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین، از ظاهر خود آیه هم همین در می آید، نبیا یعنی ربّک، آن کسی که تو را و گاهی اوقات انسان خیال می کند که پیغمبر اکرم بعد از این که مدینه تشریف آوردند یا مثلاً چند سالی از نبوت و انتشار دین و قبول مردم گذشت مثلاً تعبیر ربّک را بکار بردند که بگویند عظمت خاصی باشد. از عجایب آیات قرآنی در اولین آیاتی که بر پیغمبر نازل شده آن جا هم کلمه ربّک است، این هم خیلی عجیب است. یعنی بعبارة آخری این لحاظ، لحاظ ربوبیت ذات رسول الله یک لحاظی است که از همان اول شده در طول دوران نبوت. این چیز عجیبی است. خب تقریباً معروف و مشهور اولین آیات پنج آیه اول سوره علق است، چون بعد از پنج تا را سال دوم می گویند، چون توش دارد أرایت الذی ینهی عبداً إذا صلّى، این در خود سوره علق است، صلوة در خود قرآن در اوائل قرآن آمده است لکن گفته شده پنج تای اولیه در سال اول است که بعد پیغمبر نماز می خواندند که آیه نازل شد. أرایت الذی ینهی عبداً إذا صلّى، آن بقیه در سال دوم است. به هر حال مشهور و معروف این پنج تای اول است.

در این پنج تای اول دو بار کلمه ربّک بکار برده شده است، اقرا باسم ربّک الذی خلق، اقرا و ربّک الاکرم، در پنج تا آیه ای که در سوره علق است کلمه ربّک به کار برده شده است و از مشاهده بعضی آیات کاملاً واضح می شود که کلمه ربّک در حقیقت مظهر همان رحمانیت حضرت حق است، این هم چیز عجیبی است. در سوره نباء عم یتسألون، در آن جا وقتی که صحبت از مقامات متقین می شود، إن للمتقین مفازاً، شروع می کند حالت متقین را شرح دادن. خیلی هم عجیب است چون این سوره نبا را تقریباً می شود به سه قسمت

تقسیم کرد. حالا ما به صورت ظاهر به صورت یک سوره می خوانیم. قسمت اولش اجمالا راجع به قیامت و نبا عظیم است. قسمت دومش بخشی که بر می گردد به کفار است، در بخش کفار از جهنم شروع می کند، این جهنم کانت مرصدا، للطاغین مآبا، و تعبیر هم جزائا وفاقا است، این جهنم جزاء و کیفری است موافق با عملشان، عین عملشان است. بخش سوم هم راجع به متقین است یعنی سوره نباء قابل قسمت بندی خیلی روشن است. این هم خودش یک تفکری است که کیفیت تقسیم سور را یعنی سوره را تقسیم بندی خاصی پیدا بکنند. این مباحث قرآنی را فعلا نمی خواهیم وارد بشویم.

آن وقت در متقین به عکس آن جا که اول از جهنم شروع کرد، در متقین از متقین شروع می کند، این للمتقین مفازا و حدائق و اعنابا، إذا أن يقول جزائا من ربك، خیلی عجیب است تعبیر. آن جا داشت جزائا وفاقا، این جا دارد جزائا، یعنی کانما اشاره به این است که آن رب تو و آن کسی که تو را تربیت کرد و این رشد را داد این جزایی است که برای متقین است. حالا شاید هم به این معنا که اصولا به حقیقت تقوا رسیده نمی شود إلا باتباع رسول الله.

جزائا من ربك، خیلی عجیب است. آن جا جزائا وفاقا بود، این جا نحوه جزا را فرق گذاشته. اول این جزاء من ربك است. ثانی عطا دارد، آن جا وفا بود. ثالثا در عین حال هم حساب دارد. جزائا من ربك عطائا حسابا، عطای الهی است و لکن حساب دارد. حالا عرض کردیم اصلا نمی خواهیم وارد بشویم.

آن وقت در این آیه مبارکه ربك را توضیح داده است. من یک جای دیگری در قرآن دیدم. حالا بعد هم نه حفظ کردم و نه یادداشت کردم. ربك الله، ربك را بعد تفسیر به الله می کند. در این جا ربك را تفسیر می کند، جزائا من ربك، عطائا حسابا، رب السموات و الارض و ما بینهما؛ بعد می گوید الرحمن، یکی از عجایب این است که می خواهد بگوید ربك به نسبت اسمای الهی، چون اصطلاحا رب اظهر اسماء الهی است. این در مقام رحمن است. رحمن هم ابتدائا بعضی ها با الله یکی می دانند، چون کلمه رحمن یا رحمان که یهود تلفظ می کردند یک سابقه توراتی دارد، حالا وارد آن بحث نمی شوم. در لفظ توراتی رحمان بود به جای رحمان و ظاهر بعضی آیات این است که نسبتش آیا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و ظاهر بعضی از تعبیر این است که رحمن بعد از اسم ذات است، الله بعد رحمان.

.....
بعضی ها هم اعتقادشان این است که قل هو الله احد، احدی که در این جا هست البته مشهور قرائتش با تنوین است لکن بدون تنوین گفته شده است.

این آیه مبارکه کاملاً واضح است که رتبه ربک در قرآن رتبه رحمان است، غیر از رب، رب السموات و الارض و ما بینهما، الرحمن، یعنی این آیه به نظر من کاملاً. آن وقت اگر ذم این دو تا آیات بشود معلوم می شود که هم مسئله بیان و جداسازی مظهر رحمانیت حق است و هم مسئله وضع اسماء مظهر رحمانیت حق است. حالا چه نکته ای بوده که از یکی تعبیر به الرحمن شده و از یکی تعبیر به ربک شده است. إذ قال ربک، یکی تعبیر ربک در قرآن آمده لکن ظاهر مجموعه آیات این است یعنی آنی را که درست است.

آن وقت اگر این شد معلوم می شود بحث لغت و اسماء اولاً یک خصلت جداسازی است و این مطالب کاملاً در ذات انسان واضح و روشن است و مسئله لغت هم یک مسئله ای نیست که دیروز عرض کردم مثل ماکل و مسکن و مشرب، اینها جزء امور اجتماعی باشد که انسان دارد و در طی زمان چیزهای مختلفی دارد، نه این یک مظهر خیلی بالایی دارد.

احتمالاً شاید مرحوم نائینی هم که واضح را لغت گرفته نظر نهاییش این بوده که در باب لغت یک جهت غیبی فوق العاده بالایی مطرح شده است، اصلاً نظر مبارک ایشان این احساس بوده. البته ایشان چون بیان نکردند ما هم نسبت نمی دهیم، به هر حال این یک اصطلاح است.

حالا این مطلب یعنی اولش در طراحی انسان است و مسئله دومش هم مسئله اسماء است. اسماء هم در این جا مراد اسم در مقابل فعل و حرف نیست، یعنی اسما به معنای کلمه است. آن چه که انسان می تواند به عنوان کلمه بکار ببرد شامل مفردات، تصورات، هیئات، شامل همه می شود. حروف، یعنی آن چه که انسان می خواهد تعبیر از یک واقعیتی بکند که در ذات انسان هست که جدایی سازی باشد. البته یک مرحله بعدی هم در قرآن باز وجود دارد و آن این که این که توسط آدم انتشار پیدا کرد یک مطلب دیگر هم این است که اصولاً در سیر تکاملی انسان این یک مطلبی است که باید به این مسئله جداسازی برسد یعنی این مسئله که انسان این قدرت را پیدا بکند برای این که بتواند بین حق و باطل جدا بکند. این خودش یک مسئله اساسی است یعنی آنی که در طراحی وجود انسان بود بعد از این

.....

که توسط حضرت آدم به صورت اسماء جلوه پیدا کرد، همان جداسازی، عملاً هم باید در زندگی یعنی اساس زندگی بشر بر این است. حالا می خواهد فیزیک بخواند، شیمی بخواند، طبیعیات بخواند، فلسفه بخواند، عرفان بخواند. در تمام اینها آن چیزی که برای بشر مطلوب است بتواند فارق بین حق و باطل را، این فارق بین حق و باطل در تعبیر قرآنی فرقان است، *إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا*، این همان بیان و جداسازی که در ذات انسان بود این بعدها در همه بشر من و شما و همه، در همه انسان ها به این صورت موجود است و آن این سیری را که می خواهد شروع بکند این سیر جز با تقوای الهی. این حاصل آن چه که الان به ذهن این حقیر می آید.

البته این معنایش نیست که خدا وضع اسماء کرد، این همین طور که شاید آقای خوئی هم نظرشان همین بود. *عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ* یعنی این را جزء روشن برای او قرار داد نه این که خدا خودش وضع اسماء کرد. این مطلبی را که مرحوم نائینی می خواهند یا عرض کردم چون مرحوم نائینی آیات ذکر نکردند، من به ایشان چیزی را نسبت نمی دهم.

البته یک صحبتی هست که ابنی آدم گفته شده آدم در این جا انسان مراد است، نه آدمی که در ذهن است، این بحث هست. حالا نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

خود آدم اسماء دارد، بچه هایش به طریق اولی، وقتی خود آدم داشت بچه ها به طریق اولی.

یکی از حضار: وضع اولیه مشخص می شود در عالم ماده در این دنیا.

آیت الله مددی: از خود حضرت آدم شروع شد.

یک طرح ذات انسان است و یک وجود انسان خارجا که آدم منشاش است، در وجود این جا تعبیر و به ذهن من شاید نکته ای هم باشد که یک جا تعبیر ربک کرده و یک جا تعبیر الرحمن کرده است.

یکی از حضار: سوره صافات *أَتَدْعُونَ بَعْضَهُمْ وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ*، الله ربک.

آیت الله مددی: آن که می شود. الحمد لله رب العالمین، این جا الله را با رب العالمین یکی گرفته. آن را که داریم. رب السموات و الارض و ما بینهما.

همین خود الحمدلله، الله آورده و بعد رب العالمین.

علی ای حال این مشکل ندارد. یک جا که ربک مراد رب رسول الله باشد. اگر کسی فقط همین آیاتی را که مربوط به رب را فقط جمع آوری بکند و دسته بندی بکند خودش فوائد عجیبه ای دارد. من آن طور که در معجم مفهرس نگاه کردم چهارصد و خرده ای، چهارصد و سی چهل تا کلمه رب با حالات مختلفش بکار برده شده است. آن حالاتی که مراد رسول الله باشد معین است، یا به صورت ربی است یا ربک، آن هم غیر رسول الله داریم، ارجع الی ربک، آن جا غیر رسول الله هم داریم، در آن جایی که مراد رسول الله است. علی ای حال کیف ما کان پس این مطلبی را که مرحوم نائینی. عرض کردیم این مطلب را در مظهر سیوطی نقل کرده، نقل می کند که قائل است واضع خداست و به این آیه تمسک می کند، علم آدم الاسماء، علم غیر از وضع است، مضافا به این که این آیه مبارکه نسبت را به رحمانیت داده، صفت وجودی حضرت حق یعنی ظهور اصل وجود و به ربک داده. بنا بر این که ربک در قرآن مساوی با رحمان باشد این جزء این صفت است.

مگر ایشان تسامح بکند و بگوید الله واضع است و این از این آیه مبارکه وضع در نمی آید. بله از این در می آید که لغت در وجود انسانی یک چیز خاصی است و یک رمزی است. به این آسانی که ما بتوانیم بگوییم مثل مسکن و ملبس است نیست.

یکی از حضار: مگر می شود قبل از این که وضع بشود خدا تعلیم فرموده بشود؟ حتما وضع را خود خداوند متعال انجام دادند

آیت الله مددی: دیگه این حتمیت را ما در نمی آوریم. شما نتیجه گیری حتما کردید روشن نیست.

یکی از حضار: وقتی وضع نشده تعلیم چه؟

آیت الله مددی: تعلیم یعنی به این معنا که به صورت یک امر واضح و روشن در ذات انسان قرار داده است و بعد این را هم در وجود انسان، یکی در ذاتش، در طراحی ذات و آن قالب بندی و یکی هم در خارج که اصل این وجود لکن در ذات آنی که به ذات انسان بر می گردد رابطه انسان با کل وجود، رابطه جدایی سازی است.

یکی از حضار: یعنی در این جا واسطه نیست؟ این تعلیم واسطه ندارد؟

آیت الله مددی: بله

و این معنایش این است که این یک مرحله بالایی است یعنی حیوانات و حتی فرشته ها این خصلت جدایی سازی را ندارند. این خصلت یک خصلتی است یعنی این ذات جدایی سازی. تمام تمدن بشری و فرهنگ بشری و تمام آن چه را که ما الان در تاریخ داریم ادراکات بشری اساسش جدایی سازی است. لغت مرحله بعدیش است یعنی این دو خصلت هست، جدایی سازی در طرح وجودی انسان است، لغت در مقام وجود انسان است، نه در طرح ذات انسان. در مقام وجود انسان، بنابراین ما می توانیم در آن چه که حقیقت وجود هست در تمام مراتبش سیر بکنیم، جدا بکنیم، حالا چه به نحو فلسفی باشد، عرفانی باشد، فیزیک، شیمی و حتی تاریخ، این جداسازی اساس ذات انسانی است

یکی از حضار: این جداسازی صفت تعقل و عقل نیست؟

آیت الله مددی: بله دیگه عقل همین است.

این صفتی است که به اصطلاح این صفت حتی مثلاً انسان حیوان ناطق را به همین معنا گرفتند یعنی قدرت تفکر. این در حقیقت نکته فنیش این است نطق تجلی همان جداسازی و بیان است، اسماء تجلی همان است. فقط در یکیش آن طرح وجودی آن است و در یکیش وجود خارجی آن است. یکیش هم بعد از این که انسان در خارج آمد و ابتلا پیدا کرد این باز باید به همان سیر خودش برگردد که به مسئله فرقان برگردد یعنی هدف اساسی باز در انسان همان است که آن حالت فرقان باشد. فرقان یعنی فارق بین حق و باطل، این یک صفت اساسی در انسان است که باید ایجاد بکند که بتواند بین حق و باطل، صحیح و ناصحیح.

یکی از حضار: در اجنه هم همین طور است.

آیت الله مددی: نه ندارد.

در ملائکه هم نیست، منهم قیامٌ لا قعود لهم، آن ها هم ندارد.

یکی از حضار: در فضای مخاطبه ای عالم ملکوت بین خدا و ملائکه عالم ماده نیست که برای انتقال معنا نیاز باشد.

آیت الله مددی: حالا ما یک چیزی گفتیم به عنوان مقدمه باشد بعد فکر بکنید.

یکی از حضار: این آیه که فرمودید درباره قبله می فرماید و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و إنه الحق من ربک و

ما الله بغافل عما تعملون

آیت الله مددی: آن ما الله ممکن است جدا باشد. تفسیر رب نباشد.

علی ای حال دقت بکنید آن هم باز ربک می گوید. این خیلی تامل بشود، این فوائد عجیبه ای دارد. عرض کردم هیچ کاری هم نمی

خواهد بکنید، فقط آیاتی که درباره رب است انسان جدا بکند، رب العالمین، ربنا، ربی، اینها را یکی یکی جدا بکند و ملاحظه بکند جزء

یکی از کلیدهای اساسی فهم قرآن است.

حالا بعد از این مقدمات ثلاثی که عرض کردیم برگردیم:

عرض شد به این که راجع به حقیقت وضع. البته عرض کردم این ها بحث هایی است که بیشتر مثل بحث های من و تویی، و این هم

بحثی نیست که در این جا آن چه که در بحث لغت و لغت شناسی امروز مطرح شده است را بخواهیم مطرح بکنیم. این رابطه را در حوزه

های اخیر شیعه، البته حوزه معروف علمای اسلام همان تخصیص اللفظ بالمعنی است که عرض می کنم لکن در حوزه های اخیر روی

این بحث بیشتر انجام گرفت وعده ای از این ها هم سابق هست یعنی این طور نیست که حالا ما گفتیم. این رابطه را می شود به انحای

مختلف معنا کرد. یک نحوه اش که یک نوع رابطه غیبی الهی باشد که از حدود تصور بشر خارج است و به تعبیر مرحوم نائینی نه

رابطه تکوینی صرف است و نه جعلی صرف است. یک رابطه خاص الهی است.

مرحوم نائینی چون تفسیری را از وضع ارائه نمی کند، واضع را می گوید خداست، ظاهرا باید مراد ایشان این باشد، ظاهرا و العلم عندالله

که ما یک تفسیر روشنی را از وضع نمی توانیم داشته باشیم چون به فعل خدا بر می گردد، نه این که حالا رب، حالا ما رب و رحمان

گفتیم. ایشان ظاهرا به الله نسبت می دهد. البته بعید است ایشان دقت در این جهات نسبت کرده باشد. این را نسبت دادند، ظاهرا و العلم

عند الله مراد ایشان این باشد. عرض کردم مثل آقای خوئی و اینهایی که من دیدم این مطلب را به ایشان نسبت ندادند اما وقتی ایشان

واضع را می گوید خداست باید یک تصویری از وضع داشته باشد که وقتی واضع را خدا می داند عادتاً یک تصویری را از وضع باید بکند. مناسب با این تفکر اگر واضع را خدا دانست، مناسب با این این است که وضع را یک امر الهی غیبی بداند که دارای تفسیر بشری نیست، از تفسیر بشری خارج است. هیچ نحوه تفسیر بشری برایش نمی شود کرد و یک نحوه خاصی از افعال حضرت حق است که نه تکوینی صرف است و نه جعلی و اعتباری. یک نکته خاصی است که شاید می گویم در ذهن مبارک ایشان همین مطالبی را که عرض کردیم است. یعنی نظرشان این بود که مسئله وضع یک حالت خاصی دارد، قابل تفسیر به این تفسیرهایی که شده نیست. حالا این نظر ایشان است. چون خدمتتان عرض کردم که مرحوم آقای خوئی در محاضرات چاپ نجف را که من دارم، مثل این که چاپی که در قم شده فرق می کند. در جلد ۱ صفحه ۳۷ نظریه مرحوم نائینی را در چند نقطه بیان می کند، یک، دو، سه، پنج یا شش تا نقطه و بعد در تمام آنها ایشان مناقشه می کند.

این مطلب را یاد نمی آید. امروز چون نگاه نکردم، دیروز نگاه کردم. یاد نمی آید که آقای خوئی نوشته باشند که بالاخره تفسیر ایشان از وضع چیست، فرض کنید واضع هو الله. ظاهراً مناسب با آن مبنا این باشد. ظاهراً و العلم عندالله.

تفسیر دیگری که یعنی تفاسیری که است عرض شد مجموعه این تفاسیر سه تا تفسیر اساسی است، یکی این که یک امر واقعی باشد، اعتباری نباشد، حالا به تعبیر آقای خوئی جزء مقولات باشد. یکی این که امر اعتباری باشد و واقعی نباشد، یکی این که هیچ رابطه ای نباشد. در حقیقت این فعل شخص است، نکته خاصی نیست. هیچ رابطه ای وجود ندارد. ظاهراً مجموعه اقوال را اگر بخواهیم جمع بکنیم یکی این که این رابطه الهی باشد، خارج از تفسیر بشری باشد، این سه تای دیگر که تفسیر بشری دارند یا قائل به یک نحو امر ذاتی و واقعی و تکوینی بشویم، یک نحوی. یا قائل بشویم به یک امر اعتباری، امری که نبود و ایجاد شده یا قائل بشویم که اصلاً رابطه ای نیست و هیچ نحوه ارتباطی بین لفظ و معنا نیست، مجرد تعهد شخص است. ایشان تعهد را با التزام نفسانی یکی گرفته است، حالا یکی است یا دو تا چه عرض کنم و بعضی ها هم خیال کردند التزام نفسانی که ایشان نوشته التزام نفسانی است که با وضع که یک پدیده اجتماعی است نمی سازد.

.....

ظاهرا چون ایشان کلمه التزام نفسانی را چند بار بکار برده. ظاهرا مراد ایشان از یک التزام نفسانی اجتماعی باشد نه شخصی، ظاهرا مراد ایشان این است، بعید است مراد ایشان شخصی باشد چون وضع قطعاً پدیده شخصی نیست. کلمه التزام نفسانی ظاهر در فردیت است، لکن به خاطر صون کلام عن اللغویة و عن البطلان، ظاهرا مراد ایشان از التزام یعنی نفسانی اجتماعی است. جعل نمی شود، می خواهد بگوید جعل نیست. ظاهرا، چون یکی از اشکالات به مبنای ایشان این است که ایشان التزام نفسانی گرفته و وضع یک پدیده اجتماعی است. این منافات ندارد، التزام نفسانی اجتماعی. نه فردی که این اشکال پیش بیاید. به هر حال این مطلب می شود. ظاهرا هم مراد ایشان اجتماعی است. بعید است مراد ایشان، من برای خودم الفاظی را قرار بدهم، خب این وضع نیست که. این که ارزش علمی ندارد. علی ای حال مراد ایشان از تعهد، چون بعضی ها به تعهد اکتفا کردند و ایشان یک التزام نفسانی را هم بهش اضافه کردند، بفرمایید التزام نفسانی اجتماعی. این قید را اضافه بفرمایید که این مشکل حل بشود.

این مجموعه این سه رای کلی است که ان شا الله بعد توضیحش را عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين